



علی جنتی:

دلخوری امام از دکتر شریعتی

فرزند آیت الله احمد جنتی، تحصیلات حوزوی دارد. او از طلاب مدرسه حقانی قم بود که در آن زمان، پیشتاز شیوه‌های نوین آموزش محصلان علوم دینی بود. در همین مدرسه نخستین فعالیت‌های انقلابی‌اش را انجام داد و بعد برای آموزش‌های چریکی به لبنان و سوریه رفت. این سوابق و البته پیشینه خانوادگی‌اش برای دولت‌مردشدن پس از انقلاب کفایت می‌کرد. به دعوت غرضی، رئیس مرکز صداوسیماي خوزستان شد، مدتی بعد استاندار این استان. بعد، در ستاد جنگ مسئولیت یافت تا ریاست دفتر هاشمی به عنوان فرمانده مستقیم جنگ پیش رفت. پس از جنگ در وزارت ارشاد مشغول شد و دوره سفارت ایران در کویت را در کارنامه ثبت کرد. او اکنون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

در گذشت دکتر شریعتی

به دمشق انتقال یافت. از جمله کسانی که همراه جسد به دمشق آمد، صادق قطب‌زاده بود. در آن زمان مطرح شد که اگر ایشان در لندن دفن شود، ممکن است یاد ایشان به فراموشی سپرده شود. در ایران هم راضی نبودند که وی را دفن نمایند، چون ممکن بود رژیم اجازه ندهد از ایشان تجلیل و یاد در محل مناسب دفن شود؛ بر همین اساس، جسد را در محافذه‌ای شیشه‌ای قرار داده و آن را از هواخالی کرده بودند تا بعداً در وضعیتی مناسب آن را به ایران منتقل نمایند. در فرودگاه دمشق، به استقبال جنازه رفتیم و آن را به زینبیه حمل کردیم و بعد از طواف در حرم، به دست مرحوم شهید چمران در قبر گذاشته، دفن گردید. دوستان مادر سوریه و لبنان، نیروهای مبارزی که در آنجا بودند، نماینده سازمان آزادی بخش فلسطین، خانواده و دوستان نزدیک مرحوم که در سوریه حضور داشتند، در این مراسم شرکت کردند.

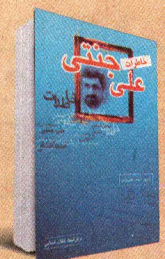
قرار شد مجلس ترحیمی برای بزرگداشت مرحوم شریعتی از طرف ایرانیان مبارز مستقر در دمشق و لبنان برگزار شود. با امام موسی صدر صحبت کردیم که این مراسم در بیروت

در خرداد ۵۶ فوت دکتر شریعتی اتفاق افتاد. به وسیله مرحوم محمد منتظری اطلاع پیدا کردم که ایشان به لندن سفر کرده و از پله‌های خانه‌ای که در آن اقامت داشته، افتاده و فوت کرده است. در همان زمان شایع شد که علت مرگ سگته بوده است و از این که ایشان را به شهادت رسانده باشند، خبری دریافت نکردیم. اطرافیان، دوستان و حتی همسر و دخترانش که جنازه را دیده بودند، مرگ را طبیعی تلقی می‌کردند؛ اما نیروهای انقلابی به دلیل علاقه‌ای که نسبت به ایشان داشتند و نیز چون ایشان فردی ضد رژیم و انقلابی و سالیان زیادی تحت فشار بود، او را شهید تلقی می‌کردند. چون معتقد بودند که در راه خدا مهاجرت کرده، در همان راه نیز جان خود را از دست داده است. مرحوم محمد منتظری هم ایشان را شهید می‌دانست. یکی دو روز بعد از فوت ایشان خبر دادند که قرار است جنازه را در دمشق دفن نمایند. با همکاری دوستان، در قبرستان کنار مرقد حضرت زینب (س)، مکانی را برای دفن ایشان انتخاب کردیم. جسد به وسیله برخی از دوستان و علاقه‌مندان ایشان

و از طرف ایشان اجرا شود، این تقاضا به این دلیل بود که ایشان در لبنان شخصیت شناخته شده‌ای بود، وی موافقت نمود و مراسم در سالن بزرگی در منطقه صبرا برگزار شد. در آن مراسم آقای موسی صدر و یاسر عرفات سخنرانی کردند. آقای عرفات خیلی محکم با مشت روی میز می‌کوبید و می‌گفت: «هر قدر صهیونیست‌ها توطئه بکنند و بخواهند ما را به سازش بکشند، «لن نرکع» یعنی تسلیم نمی‌شویم و در مقابل آنها زانو نمی‌زنیم. چند بار این جمله را تکرار کرد. به هر حال مجلس خوبی بود و دانشجویان و عناصر علاقه‌مند به انقلاب و عناصر شیعی لبنان و کسانی که وابسته به مجلس شیعی بودند، در آن مراسم شرکت کردند. بعد از مدتی دکتر یزدی از آمریکا به عراق رفت تا پیامی از طرف امام به مناسبت مرگ شریعتی بگیرد. امام هم خطاب به اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا و آمریکا نامه‌ای نوشتند که در آن به «فقد شریعتی» اشاره کرده بودند. دکتر یزدی از اینکه امام از مرگ شریعتی به عنوان شهادت یاد نکرده بود، بسیار ناراحت شده بود. حتی گفته بود اگر پیام این گونه باشد، آن را با خود نمی‌برم. چهار پنج روز هم در نجف مانده بود اما وقتی می‌بیند که امام تغییری در رأی خود نمی‌دهد، پیام را برده، در نشریات ارگان دانشجویی چاپ می‌نماید.

بعد از فوت مرحوم شریعتی، در یکی از سفرهایی که به نجف رفتم و خدمت امام رسیدم، به نامه‌ای که برای فوت مرحوم شریعتی نوشته بودند اشاره کردم و گفتم ذکر عبارت «فقید دکتر شریعتی» آثار بدی در بین دانشجویان اروپا و آمریکا گذاشته است. آنها انتظار داشتند شما تجلیل بیشتری از شریعتی می‌کردید. در این زمان امام عصبانی شدند و فرمودند: «مگر من مثل این روشنفکرها هستم که هی بگویم شهادت، شهادت! شهادت شریعتی دارد!» من دیگر سکوت کردم و جرأت نکردم حرف دیگری اضافه کنم.

بی‌مناسبت نیست در اینجا خاطره‌ای دیگر، درباره دکتر شریعتی نقل کنم: شهید محمد منتظری، پس از ورود به نجف، کتاب‌ها و جزوات دکتر شریعتی را برای امام می‌برد و حضرت امام کلیه نوشته‌ها و سخنرانی‌های شریعتی را می‌خواندند. بار دیگر که محمد منتظری خدمت امام شریفیاب می‌شود، نظر ایشان را درباره کتاب‌های شریعتی جویا می‌شود، امام به تلخی و ناراحتی از شریعتی یاد می‌کنند و از اینکه شریعتی در کتاب‌هایش از مرحوم مجلسی انتقاد کرده و به روحانیت تاخته است، اظهار ناراحتی می‌کنند. مرحوم محمد منتظری می‌گفت به امام عرض کردم این همان روحانیتی است که شما دلائل از آن خون است و در مبارزه با رژیم با شما همراهی نکردند و حتی برخلاف مشی مبارزاتی قدم برداشتند. امام فرمودند: «شریعتی کلیت روحانیت را زیر سؤال برده است.»



خاطرات علی جنتی
به کوشش: سعید فخرزاده
ناشر: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
چاپ اول، ۸۱

مصطفی رهنما:

با شریعتی برای فلسطینی‌ها پول جمع کردیم

شیخ مصطفی رهنما در سال ۱۳۰۴ در کرمانشاه متولد شد. در حوزه‌های علمیه قم، کربلا و نجف تحصیل کرد اما بیشتر از آن که به فعالیت‌های حوزوی بپردازد، به فعالیت مطبوعاتی پرداخت و از جمله در دهه ۲۰ مجله‌ای با نام «حیات مسلمین» را منتشر کرد. همچنین با نشریاتی مانند کیهان، مهر ایران، طوفان شرق، اقدام، پرچم اسلام، آیین اسلام و روشنفکر همکاری داشت. سال‌های منتهی به ملی شدن صنعت نفت، از جمله چهره‌های طرفدار مصدق و کاشانی بود و از کودتا تا انقلاب اسلامی، چندین بار بازداشت و زندانی شد. رهنما از جمله روحانیونی بود که حمایت از مردم فلسطین و مبارزه با اسرائیل را در نظر داشت و این بر حساسیت ساواک می‌افزود. خاطرات و برخی روزنوشت‌های او در سال‌های ۳۲ و ۳۳، در سال ۸۷ توسط حوزه هنری سازمان تبلیغات منتشر شد که گزیده‌ای از آن را می‌خوانید.

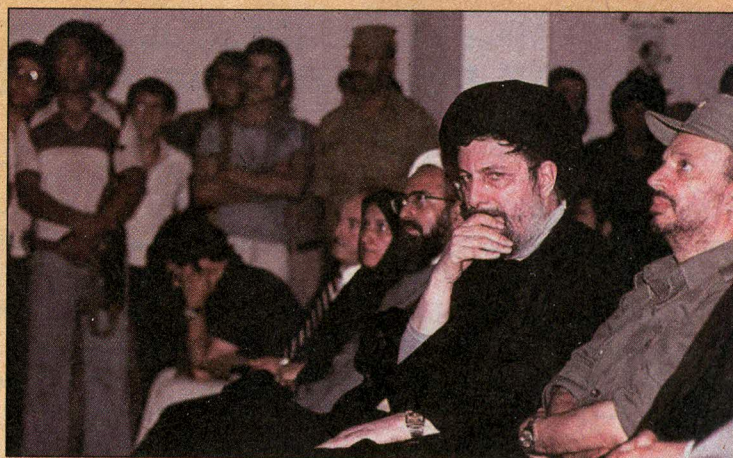
مرحوم طالقانی شخصیت خیلی والایی داشتند و خیلی به من

کمک می‌کردند و کمک‌های مادی زیادی به من می‌کرد و بعضاً با معرفی من به اشخاصی که مورد اعتمادش بودند، دست مرا می‌گرفت. البته من آدم سرزنگی نبودم و در حین صحبت با ایشان گاهی به او هم اشکال می‌گرفتم. حتی یک بار نامه‌ای به آیت‌الله پروچرودی نوشتم و توسط آیت‌الله سید حسین بدلا به دست ایشان رساندم که در زمان خود گستاخی بزرگی به حساب می‌آمد. مرحوم طالقانی خیلی مواظب من بود که گرفتار نشوم و خیلی با من مساعدت می‌کرد. حتی یک بار به ایشان گفتم فلان کس که توی بانک کارمند است آدم خوبی نیست و با افراد ناسالمی ارتباط دارد. در دفتر شما چه کار می‌کند؟ از ارتباط با او پرهیز کنید! ایشان جواب داد: آدم کاملاً خوب، از کجا بیارم، مواظب هستم. خوب، من تند بودم و سعه صدر ایشان را هم ندانستم. ارتباط با آیت‌الله طالقانی برای من خیلی مفید واقع شد و به پخته شدنم در امور سیاسی و اجتماعی و مبارزاتی ام خیلی کمک کرد. من هم سعی می‌کردم تا آنجا که دستم می‌رود در خدمت ایشان باشم و مطالب و توصیه‌ای که به ذهنم می‌رسید به ایشان عرض می‌کردم. او هم با دقت و با حوصله به سخنان من گوش می‌داد. در آن هنگام ایشان مسجد هدایت در خیابان اسلامبول را پایگاه فعالیت‌های خود قرار داده بودند و من با ایشان راجع به مسائل فلسطین خیلی همکاری می‌کردم.

یادم می‌آید عید فطر بود و در مسجد هدایت توی محراب نشسته بودیم. به همراه مرحوم دکتر بدالله سخابی و شهید دکتر علی شریعتی، ما چهار نفری راجع به مسائل اجتماع صحبت می‌کردیم. البته بیشتر صحبت مربوط به دکتر شریعتی و پیرامون ماجرای سفر حج او و تحقیقاتی که در مدینه کرده بودند. در همان محراب ماطر حایری ریختیم برای کمک به فلسطین، پیشنهاد شد چون عید فطر است، خوب است فطریه‌های مردم را جهت کمک به

مبارزان فلسطینی جمع آوری کنیم. لذا دو تا کیسه برداشتیم و رفتم میان مردم. یک کیسه برای فطریه، یک کیسه هم برای کمک به فلسطین. مبلغ شانزده هزار و پانصد تومان به پول آن موقع جمع شد. مرحوم طالقانی گفت: آقای رهنما می‌ترسم اگر ساواک خبردار شود، بیاید و این پول را از ما بگیرد. همین امروز یک فکری کنید که این پول سریع‌تر برسد به دست برادران فلسطینی! من یک دفعه گفتم: خانه سفیر مصر نزدیک خیابان قوام‌السلطنه است که حالاسی تیر شده، من با ایشان آشنا هستم و الساعه بلند می‌شوم پول را به او می‌دهم که برساند به دست مبارزان فلسطینی. آقای محمد مهدی جعفری که حالا استاد دانشگاه است و بعداً به جمع ما اضافه شد، گفت: آقای رهنما من ماشین دارم، بلند شو تا تو را برسانم! این که عید فطر بود و سفارت تعطیل بود، سفیر وقتی فهمید که من هستم، ما را به داخل سفارت راه دادند و رفتم توی اتاق و پس از خوش و بش، من پول را با یک یادداشت دادم به ایشان که برای فلسطین بفرستد. منزل ایشان، در کنار سفارت بود. یک بار دیگر هم گمان می‌کنم که در ۴۳ ش بود که در همین مسجد هدایت این کار را کردیم و این بار مبلغ یازده هزار و خرده‌ای تومان جمع شد که به اتفاق مرحوم طالقانی بردیم به سفارت اردن تحویل دادیم و یک نامه هم نوشتیم که این پول را برای فلسطین بفرستید! و یک رسید هم گرفتیم. منتها به اسم فلسطین نوشته نشده بود. البته با اکراه پذیرفتند و پول را قبول کردند. به هر حال ارتباط من با آیت‌الله طالقانی روز به روز عمیق‌تر می‌شد و ایشان حتی در تبعید که در اطراف کرمان (یا گویا جیرفت) بود نامه‌ای برای من فرستاده بودند و در آن نامه مرا تشویق به ادامه فعالیت‌هایم کرده بودند و از احوال «ام جمال» (همسر) و جمال پسر من، پرسیده بودند.

این ارتباط ما خیلی خالصانه ادامه داشت و بعداً من و ایشان به همراه مرحوم حاج میرزا خلیل کمره‌ای هیئت سه نفره‌ای درست کردیم به نام هیئت بیت المقدس و یک چیزی هم نوشتیم که بنا



کشور را ندارد. در واقع ممنوع الخروج محسوب می‌شدم. این‌ها روی همه چیز من حساس بودند. روی پیشینه خودم و پیشینه خانوادگی‌ام و این که دایی‌هایم واحدی‌ها می‌باشند. لذا مرا خطرناک تشخیص داده بودند و البته برایشان خطرناک هم بودم. یک روز آقای حسن صدر که وکیل مبارز دادگستری و اهل اصفهان بود به من گفت: آقای رهنما من از طریق یکی از کسانم که در ساواک هست خبر دار شدم که ساواک می‌خواهد شما را دستگیر کند. ولی این‌ها متحیرند که بگیرند یا نگیرند و می‌گویند اگر دستگیرش کنیم این معروف‌تر می‌شود و خلاصه مانده‌اند که با شما چه بکنند؛ گوشی دست داشته و بیشتر دست به عصا راه برو تا این باد سبوم رد شود. وقتی پاسپورت ندادند، من هم پیامی نوشتم و دادم به آیت‌الله خلیل کمرهای که حالا که تومی روی و من نمی‌توانم پیامم را که در حدود ده، دوازده سطر بود از طرف من بخوانید. در همین سال‌ها به کمک سید سبط که در مسجد و مدرسه مروی پیش‌نماز بود و آقای شیخ انصاری و آقای میرزا باقر آشتیانی که از معاریف و متولی مدرسه مروی بود، کتابچه‌ای چاپ کردیم راجع به جنایات اسرائیل غاصب که انعکاس خیلی خوبی در اجتماع داشت. در همین زمان برای بعضی از روزنامه‌ها، مقالات راجع به الجزایر و مراکش و فلسطین می‌نوشتیم که این کار در زمان خود اقدامی جسورانه بود؛ زیرا روزنامه خواندن یک آخوند را خوب نمی‌دانستند. چه برسد به این که مقاله هم بنویسد.



خطرات شیخ مصطفی رهنما
به کوشش: مسعود کریمیان
ناشر: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی
چاپ دوم، ۸۷

شد فقط حاج میرزا خلیل کمرهای امضاء کند. حاج میرزا خلیل کمرهای اهل کمره خمین بود و تبعید شده بود به تهران. وی مرد مبارز و دانشمندی بود. اعلامیه را نوشتیم که سه صفحه می‌شد. مرحوم طالقانی گفت: آقای رهنما دیگه زحمت تکثیرش با تو، امضاء هم که قرار شد آقای کمرهای بکند، متن را بر داشتیم و به شمال خیابان فر دوسی رفتیم. در آنجا مغازه‌ای بود که دستگاه پلی کپی داشت. به هر زحمتی بود او را راضی کردم. اعلامیه را در پانصد نسخه تکثیر کرد. خیلی پر محتوی بود و یک نسخه از آن را هم اکنون نیز دارم. صاحب آن مغازه را هم می‌دانی.

مادر آن اعلامیه مطالب خیلی حساسی را گفته بودیم و از شاه انتقاد کرده بودیم که چرا رژیم اسرائیل را به صورت «دوفاکتو» به رسمیت شناخته است؟

گویا در زمان دولت ساعد بود که با گرفتن مبلغ پنجاه هزار دلار رشوه، «اسرائیل» را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت. زمانی که آقای باقر کاظمی وزیر خارجه دکترا مصدق بود، تصمیم گرفت روابطی را که قبلاً از آمدن دولت مصدق با اسرائیل برقرار شده بود برهم بزند و با فشار زیادی که به دستگاه دیپلماسی آورد این کار را کرد و روابط بین ایران و اسرائیل را در ۱۳۳۰ ش قطع کرد. با این کارهایی که مامی کردیم به تدریج هیئت بیت المقدس در جهان اسلام شهرتی به هم رساند. تا این که ده نفر دعوت شدیم تا در روز هجرت پیامبر (ص) به قدس مسافرت کنیم. دعوت از طرف آقای سعید رمضان بود. آیت‌الله طالقانی هم جزء دعوت‌شدگان بود. یکی از قضات دادگستری هم بود. آقای صدر الاشراف، رئیس مجلس سنا هم بود و آقای دکتر شیخ و آقای مجد و مرحوم مهندس مهدی بازرگان، از جمله دیگر دعوت‌شدگان بودند. در آن موقع هنوز قدس شرقی در دست اسرائیلی‌ها نبود. همه دعوت‌شدگان یعنی آن ده نفر پاسپورت گرفتند و فقط به من پاسپورت ندادند. حتی به مهندس بازرگان که جزء آن ده نفر بود و آیت‌الله طالقانی هم پاسپورت دادند، ولی به من ندادند. در جواب تقاضای من نوشته بودند صلاحیت خروج از